

## وقوع یا وهن!

لا اندکی بعد از مشروطه در حوزه ادبیات در جامعه کسانی مانند جعفر خانم‌ها، شمس کسمایی و تقی رفعت که با نام مستعار «فمینا» در نشریات «آزادبستان» و «تجدد» می‌نوشت و از باران «شیخ محمد خیابانی» بود، مبانی نوینی را مطرح کردند که به حال بنیان‌شده‌ید مذهبی نداشت و از این بابت به آنان اشاره می‌رود که همواره در این سرزمین ادبیات محمل اندیشه و گسترش و تحول آن – به نوعی – محسوب می‌شده است – کما اینکه سال‌ها بعد از مشروطه، با ظهور نینما، مفهوم مدرنیته در شاخه‌های مختلف هنر، سینما، ادبیات و… درک دقیق‌تری پیدا کرد از سویی رشد، گسترش و مفصل‌بندی فرهنگی جنبش چپ – پیش و پس از مشروطه – را شاهد بودیم و همچنین تقویت بنیان‌های نواندیشی دینی از مشروطه تا به امروز و تجلی جریاناتی مانند «خداپرستان سوسیالیست» و «دکتر علی شریعتی» –البته در خواست رادیکالش که به مجاهدین خلق و… می‌رسد نه در خواست لیبرالی که سعی شد و می‌شود که از گفتمان شریعتی در جامعه بروز کند – نیز از سوی دیگر در جامعه قابل بررسی است که وجه «محافظه‌کار اندیشه دینی» را به نفع کنش اجتماعی همگام با مدرنیته، کنار می‌زد. با توجه به این مقدمه مجمل، نظر شما را به این نگاه خواستارم.

نویسندگان و هنرمندان و نیز متفکران و روشنفکران قبل و بعد از انقلاب مشروطیت، در انتقال مفاهیم و گفتمان‌های مدرن به داخل ایران و قرار دادن آنها در برابر ذهن انسان ایرانی، تلاش و مجاهدتهای موفری از خود نشان دادند. از طریق آثار ایشان بود که افکار مختلف جمله به نسبت‌های مختلف با دنیای جدید و تحولات و نهادهای دستاوردهای آن کم و بیش آشنا شدند، اما در مورد این آثار قلمی و فکری چند نکته گفتنی دارد. اولاً باید میان آثار ادبی و فکری که در آنها به معرفی مفاهیم جدیدی مثل آزادی، برابری، دموکراسی، انسان‌گرایی، حقوق اساسی انسان‌ها و… پرداخته شده است و آثار قلمی که در آن نظامات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در قالب ایدئولوژی‌هایی نظیر لیبرالیسم، ناسیونالیسم، سوسیالیسم و… معرفی شده‌اند، تمایز قایل شد. آثار دسته اول نقش روشنگری داشتند، علاوه بر آنکه مخاطبان را با ایده‌ها و مفاهیم اساسی که پایه نظام‌ها و تمدن و فرهنگ غرب‌اند آشنا می‌کنند، در روشن کردن ذهن مردم نسبت به وضعیت انسانی خویش و آگاه شدن از حقوق و نیازهایی که از نگاهشان پنهان و مغفول مانده بود، تأثیرگذار بودند. انتقادی که بر این دسته از آثار ادبی و فکری وارد است اینکه لایه بعضی این مفاهیم با همان معنا و کارکردی که در موطخ خود داشته و دارند توصیف و تبیین نمی‌شدند و ثانیاً به ندرت کسی در شرایط اجتماعی و تاریخی تکوین و ظهور و یا به مبانی فلسفی (هستی‌شناختی) و تاریخی تحقیق می‌کرد و برای مخاطبان خود تشریح می‌نمود. در نتیجه نویسنده و مخاطب هر دو آن مفاهیم را در شکلی انتزاعی و جدا افتاده از ریشه‌های تاریخی هستی‌شناختی اجتماعی‌شان در ذهن انباشت می‌کردند و به همین خاطر به ندرت از محدوده ارتباطات و مباحثات و مجادلات کلامی خارج می‌شدند لذا تأثیر چندان در تغییر بیشک کوشش‌های اجتماعی افراد بر جای نگذاشته سرمشقی برای ایجاد مناسبات نوین عرضه نمی‌کردند. اما آثار گروه دوم که بیشتر اساساً به معرفی ایدئولوژی‌های اختصاص یافته بودند، به نظر می‌رسد که زایشان در پوشش این مفاهیم، ویژه زمانی که از چارچوب یک اطلاع‌رسانی ساده خارج شده و به صورت شعار و آرمان و چشم‌انداز مبارزه احزاب سیاسی و اجتماعی درمی‌آیند و در دستور کار آنها برای تجدید بنای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه قرار می‌گرفتند. نویسندگان در انتقال این نظامات سیاسی و اجتماعی خواننده را با طرف شرایط اجتماعی و تاریخی که تکوین، بستر اجتماعی برای تحقق آنها در جامعه‌های غربی آشنا نمی‌کردند. بنابراین نیروهای ترقی‌خواه که برای ایجاد تفسیر در جامعه نیازمندی یک سرمشق (الگو) بودند، بدون توجه به تفاوت زیادی که میان شرایط جامعه خویشان و موطن آن ایدئولوژی وجود دارد و بی‌آنکه قادر به نقد و تحلیل ریشه‌یابی و بازسازی آنها در پرتو میراث فرهنگی و شرایط و وضعیت تاریخی و دورانی مبین خود باشند، آنها را در همان صورت در قالب یک «پروژه» دریافت کرده و هیچ مشکلی در راه اجرای آنها جز کوتاه کردن دستشان از قدرت سیاسی متصور نمی‌دیدند. به همین خاطر وقتی از طریق ترجمه با آنها آشنا و مجذوب‌شان می‌گشتند، اولاً واقعیت‌های جامعه خود را نه آن گونه که بود و هست نه در قالب مفاهیم مناسب برای این واقعیت بلکه در قالب و مفاهیم اخذ شده و از همان ایدئولوژی‌ها درک می‌کردند کاری که جز با مسخ واقعیت امکان‌پذیر نبود چنانکه برای کاربرد مفهوم فئودالیسم باید واقعیت رابطه ارباب و رعیتی را به صورتی مسخ شده در قالب مناسبات توصیف می‌شد. ندهای مذهبی از منظر مفاهیم سازمان و نقش کلیسا و دوره تاریخی قرون وسطای اروپا تحلیل و شناخته می‌شد. تجار و دست‌اندرکاران در صنایع کوچک با بزرگ جدید در قالب مفهوم «سرمایه‌دار» و «پروژوازی غربی» و «کارگران» در قالب مفهوم پروولناریا و کارگران صنعتی و روابط پندراسار در مقام بر اکثر کارگاه‌ها در چارچوب مضمون تضاد کار و سرمایه توضیح داده می‌شد. همچنین تفاوت محتوای تاریخی و معنانشناسی «ناسیونالیسم» در غرب با مفهوم ملیت‌خواهی در عصر مشروطه مغفل بلکه در اولی بر تمایز خونی و نژادی ملتها و دومی بر وجوه مشترک تاریخی و فرهنگی و وحدت سرنوشته در مقبله با استبداد و استعمار تعریف و فهم می‌شد. همچنین تفاوت میان آرمان واق آرزوها و ایدئال‌ها از یک سو که چون ستارهای راهنما در افق دوردست جهت حرکت و سمت و سوی تغییرات را نشان می‌دهد و ما را به سوی خردی و شهادت سیاسی و برنامه اجتماعی و اقتصادی که باید در ظرف شرایط زمان و مکان خاص – در یک زمان و سرزمین و موقعیت معین که هم‌اکنون در آن هستیم – و البته با کوشش و مجاهدت عامل انسانی، قابلیت اجرا و تحقق دارد، در نظر گرفته نمی‌شد.



شیرزاد پیک‌حرفه\*

shirzad.peik@gmail.com

تأییربری گسترده ثروت و فقر در بین ملل مختلف جهان یکی از ویژگی‌های اساسی وضعیت بشر در روزگار ماست. امروزه عدمای در مزارع و ویلاهای چندمیلیون‌دلاری زندگی می‌کنند، از ماشین‌های گران‌قیمت رنگارنگ استفاده می‌کنند و خود را با جواهرات گران‌قیمت تزئین می‌کنند، اما عدمای دیگر از محرومیت‌های شدیدی رنج می‌برند و از ارضای نیازهای اساسی خود، مانند نیاز به غذا، مسکن و پوشاک مناسب ناتوان هستند.

براساس آمار منتشرشده از سوی سازمان غذا و کشاورزی ملل متحد در ۱۴ اکتبر ۲۰۰۹، ۱/۰۲ میلیارد نفر – یعنی ۱۵ درصد از جمعیت جهان – دچار سوء‌تغذیه هستند. این آمار نسبت به سال ۲۰۰۶ که در آن ۸۵۴ میلیون نفر دچار سوءتغذیه بودند، رشد قابل‌توجهی نشان می‌دهد. سوءتغذیه، سالانه پنج میلیون کودک را در سراسر جهان به کام مرگ می‌برد. بنابر آمار سازمان بهداشت جهانی، مسوول مرگ او بودید؟ پاسخ اخلاق اعتدال‌گرای جهان دچار کمبود ویتامین A هستند که سالانه ۲۵۰ هزار تا ۵۰۰ هزار نفر از آنها در ابتدا بینایی و در انتها جان‌شان را از دست می‌دهند. دو میلیارد نفر در جهان – یعنی چیزی بیش از ۳۰ درصد کل جمعیت جهان – دچار کم‌خونی و فقر شدید آهن هستند. گرسنگی عامل ۲۶ درصد از مرگ انسان‌هاست. سالانه سه میلیون کودک به‌دلیل عدم دسترسی به آب آشامیدنی سالم دچار اسهال می‌شوند و در اثر از دست‌دادن آب بدن‌شان می‌میرند. بنابر گزارش صندوق حمایت از کودکان ملل متحد، این کودکان با یک بسته آ. آر. اس که قیمتش فقط ۱۵ سنت است، از مرگ نجات می‌یابند.

فقر جهانی، در محافل آکادمیک، باعث طرح مجدد پرسش درباره عدالت جهانی شده است. ملت‌های ثروتمند، به‌طور سنتی در دهه‌های متعادی از طریق کمک‌های مادی و غیرمادی، نقش‌شان را در کاهش فقر جهانی ایفا کرده‌اند اما امروزه این پرسش در فلسفه سیاسی مطرح می‌شود که آیا مسوولیت ثروتمندان در برابر فقرا، صرفاًمسئله‌ای مربوط به امور خیریه و هدایای داوطلبانه است یا اینکه مسأله‌ای مربوط به عدالت ووظیفه اخلاقی است که بر طبق آن ملت‌های ثروتمند وظیفه دارند برای کاهش فقر جهانی مشارکت کنند.

طبق بایور رایج آدمیان از میزان مطالبه اخلاق، بی‌تفاوتی بر اساسی که توان جلوگیری از وقوع –دست‌کم بخشی– از این آثار را دارد، امری غیراخلاقی است. زیرا بسیاری از افراد می‌توانند تنها با صرف هزینه ناچیزی در از آمد ماهانه خود، درد و رنج بسیار بزرگی را از فرد یا افرادی دور کنند و استنکاف از این کمک ناچیز، گاه می‌تواند به قیمت از دست‌رفتن جان فرد یا افرادی تمام

# جشن فلسفه و زندگی در تراژدی «نیچه»

**حمید جعفری**

### قدم اول

«فردریش ویلهلم نیچه» از جمله متفکرانی است که با بررسی زندگی‌اش می‌توان با افکار او آشنا شد. ۱۵ اکتبر سال ۱۸۴۴ مقارن با روز تولد فردریش ویلهلم چهارم، پادشاه وقت پروس بود «نیچه»(پسران که در آن خبر از نی‌نوست: «این مقارنت به هر حال به نفع من بوده زیرا در سراسر ایام کودکی، روز تولد من با جشنی عمومی همراه بود.» در پنج سالگی پدرش را بر اثر شستگی جمجمه از دست می‌دهد و به همراه مادر، خواهر، مادر بزرگ و دو عمه‌اش زندگی را ادامه می‌دهد. این محیط زنده تأثیر عمیقی بر «نیچه» گذاشت. «نیچه» زبان و معارف لاتین را آکادمیک تجربه کرد و تحت تأثیر آشنایی با «ریچارد واگنر» و موزیسین بزرگ زمان خود نگاه ویژه‌ای به هنر داشت. کتاب «ایش تراژدی از روح موسیقی» تحت‌تأثیر همین رابطه نوشته شد. «انسانی زیادی انسانی»، «چنین گفت زرتشت»، «فراسوی نیک و بد»، «بازرشناسی اخلاق» و «اراده معطوف به قدرت» از دیگر آثار «نیچه» به شمار می‌رود. فلسفه «نیچه» که از نظر شارحان او سیستماتیک نیست در محورهای ارزشیایی همه‌ارزش‌ها،بر انسان،اراده معطوف به قدرت، بازگشت جاودان، هنر و زیبایی‌شناسی قابل بررسی است. فلسفه‌ای که سبزی با اندیشه‌های افلاطونی و سقراطی است.

ارزشیایی همه‌ارزش‌ها: «نیچه» معتقد است همه ارزش‌ها بار دیگر باید مورد ارزیابی قرار گیرند، چرا که زاییده‌متافیزیک غربی هستند و نهیلیسم را در دل خود دارند. با بازنگری این ارزش‌ها تعدادی کنار می‌روند و ارزش‌های جدید جسی آن را می‌گیرند. نیچه با بازنگری ارزش‌های یونان باستان آغاز می‌کند. نگاه یونانی‌ها به زندگی با وجود تمام مصایب و رنج‌هایش آری‌گونه‌ه به زندگی بود. نگاه آنها در دوران تراژیک یونان دیونوسوسی (خدای حیات و شادمان و طرب) بود اما با اندیشه‌های سقراط و افلاطون تراژدی‌ها آمیخته از حضور دیونوسوس و آپولون (خدایگان نظم) می‌شود از نظر «نیچه» سقراط خدای دیونوسوس و چارچوب آپولونی را حفظ می‌کند پس ارزش‌ها کاملاً عقلانی و نه گفتن به لذایذ و لذت‌های جسمانی و نفسانی است. در مرگ دیونوسوس در مسیحیت «نیچه» این نوع نگاه به اوج خود می‌رسد – در

## شکاف میان نظر و عمل در عرصه اخلاق جهانی

# فقر چگونه پا می‌گیرد؟



شود، این در حالی است که در اخلاق اعتدال‌گرای رایج، هرگاه فاعل با صرف هزینه ناچیزی بتواند درد و رنج بزرگی را از فرد یا افرادی دور کند، وظیفه اخلاقی اوست که چنین کاری را انجام دهد.

آنچه بر الزام اخلاقی آدمیان در چنین مواردی

می‌افزاید، آن است که امروز ما تقریباً در یک دهکده جهانی زندگی می‌کنیم. بسیاری از کارهایی که ما در کشور خود انجام می‌دهیم، از خریدهایمان گرفته تا آرایمان، به شدت بر عهده دیگری در جای‌جای این جهان تأثیرگذار خواهند بود. این امر درباره اعمال و تصمیم‌گیری‌های دیگران نسبت به ما نیز صادق است.

در جهانی که به گفته تاسس ال فریدمن، ستون‌نویس نیویورک تایمز، «تقاضای مابرای کنتای چینی باعث ایجاد آلودگی‌ای می‌شود که منجر به دوش‌شدن یخچال‌های طبیعی در آمریکای جنوبی می‌شود و فرار از پرداخت مالیات در یونان می‌تواند باعث کاهش ارزش یورو شود و ثبات بانک‌های اسپانیا را به خطر اندازد» (فریدمن،

حمله کرده و می‌خواهد او را مورد ضرب و شتم قرار دهد. شما می‌خواهید با پلیس تماس بگیرید، اما موبایل‌تان را در محل کار جا گذاشته‌اید. تلفن منزل‌تان نیز به‌علت عدم پرداخت بدهی قطع شده است. بنابراین تصمیم می‌گیرید که از تلفن همگانی روبروی آپارتمان‌تان با پلیس تماس بگیرید. اما آن باجه تلفن دقیقاً در مقابل پنجره همسایه شماست؛ بنابراین ممکن است همسر آن زن بفهمد که شما با پلیس تماس گرفته‌اید و همین امر ممکن است بعداً برای شما ایجاد مشکل کند. از طرف دیگر، باجه تلفن دیگری در انتهای کوچه پشتی آپارتمان‌تان وجود دارد. شما با عجله بیرون می‌روید و از آن باجه با پلیس تماس می‌گیرید. پلیس چند دقیقه بعد در آپارتمان محل سکونت شما حاضر و وارد واحد مورد نظر می‌شود و مرد همسایه را در حالی که با چاقو قصد حمله به همسرش را داشت، دستگیر می‌کند.

اگر شما با پلیس تماس نمی‌گرفتید، چه اتفاقی می‌افتاد؟ پاسخ این پرسش تقریباً روشن است: زن همسایه، به احتمال زیاد با چاقو مورد حمله قرار می‌گرفت و جانش را از دست می‌داد. اگر چنین می‌شد، آیا شما نیز به‌نوعی، مسوول مرگ او بودید؟ پاسخ اخلاق اعتدال‌گرای رایج به این پرسش مثبت است، زیرا در اینجا شما با تحمل دشواری اندکی (درب‌خوابیدن، استراحت‌نکردن و دوش‌نگرفتن پس از یک روز کاری طاقت‌فرسا و بیرون‌رفتن با وجود خستگی مفرط) مانع یک تضییع حق بزرگ و ایذای شدید شده‌اید. اما آیا آدمیان در عرصه عمل چنین در این زمینه بر طبق همان نسخه‌ای عمل می‌کنند که در عرصه‌های فردی و اجتماعی به آن پایبندند؟ آیا در جهان ما بی‌عملی و بی‌تفاوتی نسبت به تضییع حقوق و ایذای شدید آدمیان در خارج از محدوده جغرافیایی مرزهای داخل کشور به اندازه داخل کشور مذوم و قبیح است؟ واضح است که عملاً چنین نیست. آدمیان حساسیت‌چندانی نسبت به تضییع حقوق دیگران در خارج از مرزهای جغرافیایی کشور خود ندارند، حال آنکه در بسیاری از موارد تلاش برای توقف این‌گونه تضییع حقوق‌ها مستلزم تحمل دشواری کمتری نسبت به فداکاری مطرح‌شده در مثال فوق‌الذکر است. حساسیت نسبت به بی‌عملی در نجات جان همسایه و عدم حساسیت نسبت به بی‌عملی در نجات جان کسانی که اندکی آن‌طرف‌تر مورد ایذا واقع می‌شوند نشانگر دوگانگی و تناقض در رفتار و شکاف میان آموزه‌های نظری اخلاق بنجاری رایج و التزام عملی آدمیان نسبت به آن آموزه‌هاست. دوگانگی میان عمل و نظر در بشر امروز و تضاد و تعارض میان آن دو با باید با دستکاری در فکر و ارایه تفسیری حداقل‌گرایانه از اخلاق مدالوا شود یا با تغییر عمل و اقدام و فداکاری بیشتر؛ امیدوارم این درد به درمان دوم مدلوا شود.

**\* عضوهای تحریر به مجله فلسفی Philosophy Study آمریکا**

# فلسفه به چه کار می‌آید

**حییم گری / ترجمه: تانیا تجلی**

به «خدا» نزدیک‌تر شویم. فلسفه می‌تواند به ما کمک کند که انسان‌های بهتری باشیم. نیچه معتقد بود که خداگونه‌شدن مطالبه زیادی است، او فقط امیدداشت که برآمد فلسفه، انسان‌های برتر. این منظر درست‌تر است. زندگی زندگی نیچه به ما کمک می‌کند به اهدافمان دست یابیم؛ فلسفه راهی را به ما عرضه می‌کند تا مهارت‌های تفکر انتقادی خود را فراتر از آنچه هست بهبود بخشیم. این مهارت‌ها کلی هستند و می‌توانند در هر حوزه زندگیمان به کار گرفته شوند. فلسفه به ما کمک می‌کند در یابیم چطور دنیا، خود و روابطمان را بهبود بخشیم. بهترین راه برای بهبود زندگی، فرص‌خوردن یا تلاش برای یک شنبه پولدار شدن نیست. یادگیری فلسفه، یادگیری در مورد دنیا، بهبود تفکر انتقادی و استفاده از دانش فلسفی و مهارت‌های روزمره زندگی است.

ریچارد داوکینز می‌گوید مردم به این دلیل به اندازه کافی به علم علاقه‌مند نیستند که علم تاکنون به درستی به آنها ارائه نشده است. دانش‌آموزان به یادگیری علم نیاز دارند. چون علم به دلیل خود علم مفید است. البته علم صرفاًبخشی از فلسفه است. اغلب مردم در جست‌وجوی معنا در جاهای غلطی هستند. معنایی که فلسفه ارایه می‌کند، رضایت‌بخش‌تر است. معنایی که باید فهمید.

زندگی مردم بسیار خسته‌کننده شده است. آنها کار می‌کنند، خرید می‌کنند و سرگرم می‌شوند. این بهترین زندگی برای بشر نیست. بهترین زندگی برای بشر آن است که از ذهن‌مان استفاده کنیم و ذهن‌مان را فراتر از ظرفیتی که دیگر حیوانات از آن برخوردارند، توسعه دهیم. به باور من فلسفه یکی از بهترین راه‌هایی است که می‌توان آن را به کار گرفت. بدون فلسفه نمی‌توان یک زندگی رضایت‌مندی را تصور کرد. فکر فلسفی جزئی از بشر است و بسیار جالب است یاد بگیریم که فیلسوفان در مورد زندگی، اخلاق و جهان، چه می‌گویند.

منبع: Ethical Realism

### اندیشه

نیویورک تایمز

نیویورک تایمز، بی‌توجهی به آلام جهانی و توجه صرف به درون محدوده قراردادی جغرافیایی نمی‌تواند توجیهی اخلاقی داشته باشد.

یکی دیگر از موارد دوگانگی رفتار آدمیان و شکاف میان آموزه‌های اخلاقی بنجاری آنها در حوزه نظر و چگونگی رفتارشان در حوزه عمل، بی‌توجهی آنها به تضییع حقوق انسان‌ها در خارج از محدوده جغرافیایی مرزهای کشورشان است. برای تبیین بیشتر این امر به مثال زیر توجه کنید: فرض کنید در یک شب برفی بسیار سسرد، پس از یک روز کاری بسیار پرمشغله، خسته و کوفته از محل کار به خانه برمی‌گردید. بنابراین، تنها کاری که می‌خواهید انجام دهید آن است که پس از یک دوش آب داغ به تخت‌تان بروید و بخوابید. در این هنگام ناگهان، صدای جیغ بلندی توجه شما را به خود جلب می‌کند. خانمی که در واحد مجاور شما زندگی می‌کند به‌شدت جیغ می‌کشد و تقاضای کمک می‌کند، زیرا همسرش با او

نیویورک تایمز

نیویورک تایمز، بی‌توجهی به آلام جهانی و توجه صرف به درون محدوده قراردادی جغرافیایی نمی‌تواند توجیهی اخلاقی داشته باشد.

یکی دیگر از موارد دوگانگی رفتار آدمیان و شکاف میان آموزه‌های اخلاقی بنجاری آنها در حوزه نظر و چگونگی رفتارشان در حوزه عمل، بی‌توجهی آنها به تضییع حقوق انسان‌ها در خارج از محدوده جغرافیایی مرزهای کشورشان است. برای تبیین بیشتر این امر به مثال زیر توجه کنید: فرض کنید در یک شب برفی بسیار سسرد، پس از یک روز کاری بسیار پرمشغله، خسته و کوفته از محل کار به خانه برمی‌گردید. بنابراین، تنها کاری که می‌خواهید انجام دهید آن است که پس از یک دوش آب داغ به تخت‌تان بروید و بخوابید. در این هنگام ناگهان، صدای جیغ بلندی توجه شما را به خود جلب می‌کند. خانمی که در واحد مجاور شما زندگی می‌کند به‌شدت جیغ می‌کشد و تقاضای کمک می‌کند، زیرا همسرش با او

نیویورک تایمز

نیویورک تایمز، بی‌توجهی به آلام جهانی و توجه صرف به درون محدوده قراردادی جغرافیایی نمی‌تواند توجیهی اخلاقی داشته باشد.

نیویورک تایمز

نیویورک تایمز، بی‌توجهی به آلام جهانی و توجه صرف به درون محدوده قراردادی جغرافیایی نمی‌تواند توجیهی اخلاقی داشته باشد.

نیویورک تایمز

نیویورک تایمز، بی‌توجهی به آلام جهانی و توجه صرف به درون محدوده قراردادی جغرافیایی نمی‌تواند توجیهی اخلاقی داشته باشد.

نیویورک تایمز

اگر به فکر یادگیری فلسفه هستید و می‌خواهید فلسفه را شخصاً یا از طریق کلاس‌های فلسفی بیاموزید، بد نیست ببینیم چرا فلسفه تا این حد مهم است. فلسفه دقیقاً همان چیزی است که در انتظارش بود‌اید. درمات، کتاب‌های راهنما، یافتن طرحی کلی برای زندگی و مذهب، همه تا وقتی توجیه فلسفی نداشته باشند، بی‌معنا هستند حداقل دو دلیل برای یادگیری فلسفه وجود دارد. اولاً، فلسفه لذت بخش است. ثانیاً، فلسفه به ما کمک می‌کند که بهتر زندگی کنیم.

**۱ – فلسفه لذت‌بخش است**

فلسفه لذت‌بخش است، چون می‌فهمیم مغزمان چطور کار می‌کند یا درک می‌کنیم که چقدر فلسفه مهم است. فلسفه تمام موضوعات جذابی را که می‌توان تصور کرد، پوشش می‌دهد: اخلاقیات، سرشت واقعیت، آزادی اراده، معنای زندگی و غیره. دانشی که توسط فلسفه کسب می‌کنیم به دلیل خود

دانش برایمان مفید است. بعد از یادگیری فلسفه، شما خواهید فهمید که بسیاری از کتب بزرگی که تاکنون نوشته شده است، کتب فلسفی هستند و زندگی بدون خواندن چنین کتاب‌هایی چیزی کم خواهد داشت. چطور می‌توان در این دنیای فانی، مدت کوتاهی زیست و از موقعیت‌های فلسفی بزرگ لذت نبرد؟

**۲ – فلسفه کمک می‌کند زندگی بهتری داشته**

فلسفه به دو شیوه به ما کمک می‌کند تا زندگی بهتری داشته باشیم. اولاً منظور از «حیات نیک» تا حدودی زندگی فلسفی است. ثانیاً، فلسفه می‌تواند به ما کمک‌کند تا تصمیم بگیریم چطور زندگیمان را بهبود بخشیم.

زندگی فلسفی می‌تواند زندگی بهتری باشد: مردم در جست‌وجوی روشنگری هستند، چرا که روشنگری به نوبه خود، یکی از بهترین کارهایی است که می‌توانیم انجام دهیم. فلسفه، بهترین نوع روشنگری را عرضه می‌کند. نه تنها دانش فلسفه می‌تواند در نوع خودش مفید باشد، بلکه یک زندگی فلسفی (مطابق با دانش فلسفی) می‌تواند در نوع خودش نیز مفید باشد. زمانی رسیدن به فلسفه به معنای رسیدن به نوع بهتری از وجود بوده؛ یعنی به لحاظ وجودی

## تجربه عرفانی

## در اندیشه ویتگنشتاین

**چارلز کاکس / ترجمه: محمدحسین محمدپور**

■ تجربه خود به مثابه عالم یا تجربه آگاهی فرد به عنوان وجودی که با جهان متحد است، دیگر آگاهی فرد از خودش محسوب نمی‌شود، بلکه به مفهوم مستغرق شدن کامل در تجربه‌ای خاص است، خواه این تجربه دیداری باشد، خواه شنیداری؛ به این معنا آدمی با محتوای تجربه خویش متحد می‌شود. این تجربه را می‌توان این‌گونه بیان کرد: «هیچ جهانی غیر از من وجود ندارد» و نیز می‌توان گفت: «ذهن چیزی جز کوه‌ها، رودخانه‌ها، سرتاسر زمین، خورشید و ماه و ستارگان نیست» در این تجربه جهان و آگاهی فرد وجود دارد و چیز دیگری باقی نمی‌ماند و تجربه‌این واقعیت است که هنگامی که وجود من به خاموشی می‌گریاید جهان نیز پایان خواهد یافت. از دیدگاه عارف مرگ، مرگ بدن نیست بلکه مرگ آگاهی و نابودی چراغ دانایی و آگاهی آدمی است. من و جهان یک چیز هستیم که در آن جهان با من به وجود می‌آید و در لحظه مرگ رو به خاموشی خواهد گرایید. در حقیقت تقریر ویتگنشتاین از این مطلب به این صورت است: «بنابراین جهان هنگام مرگ تغییر نمی‌کند بلکه پایان می‌پذیرد.» تجربه یکسان بودن خود و جهان در نهایت به این معناست که همه دوگانگی‌ها توهمی بیش نیستند. دوگانگی نهایی بین ذهن و ماده است. این سخن که همه چیز یکی است یا اینکه آگاهی و جهان یکی هستند، فقط به این معناست که آنها به گفته اسپینوزا در واقعیت جدا از یکدیگر نیستند، بلکه دود بعد از یک واقعیت هستند. در این صورت است که ما می‌توانیم به چگونگی اتحاد وجود یعنی اتحاد خود فرد با جهان پی‌بریم و همین بگنگلی یا بی‌خوششتی ویژگی عمده تجربه عرفانی است.

این همان تجربه واقعیت جهان در زیبایی مهیب و شگفت‌انگیز آن است. این همان مواجه شدن با شگفتی عزبان است. دگرگون شدن اشیایت همه چیز است در اینجااست که موسیقی به وجود می‌آید «موسیقی نه آلت گوناگون ساخته می‌شود، بلکه موسیقی را می‌توان در میان غلغله، باوت‌ها، درختان، کوه‌ها، شهرها، کاخ‌ها و کوخ‌ها و افزون بر این در قلوب انهایی که از نعمت وجود و آگاهی برخوردارند یافت».

کسی که مرگ را محدودیت حیات تلقی می‌کند و نه تجربه‌ای در زندگی، درمی‌یابد که هیچ مرگی وجود ندارد و او در چنین فرآیندی بی‌مرگ است و حیات جاودیان دارد. نباید جاودانگی را دوره زمانی بی‌نهایت تلقی کرد، بلکه باید آن را بی‌زمانی یا زیستن در زمان حال ابدا دانست. بنابراین ویتگنشتاین نتیجه می‌گیرد که در هنگام مرگ جهان تغییر نمی‌کند بلکه پایان می‌پذیرد. مرگ یک اتفاق در زندگی نیست؛ ما زندگی نمی‌کنیم که مرگ را تجربه کنیم. اگر ما جاودانگی را به معنای دوره زمانی بی‌پایان در نظر بگیریم، بلکه آن را بی‌زمانی بدانیم، در این صورت حیات جاودان به آنهایی تعلق می‌گیرد که در زمان حال زندگی می‌کنند. به این معنا زمان یک توهم است. گذر زمان که انسان‌ها آن را اندازه می‌گیرند، غیر از بی‌زمانی ابدیت است که در اینجا پدیدار می‌شود. زمان مانند وجود و آگاهی یا هست یا نیست. هنگامی که آگاهی هست وجود و زمان نیز وجود دارند. اما در هنگام مرگ یعنی در عدم آگاهی نه زمان مطرح است و نه وجود پایان زمان را نمی‌توان فرآیندی به حساب آورد. زمان وجود و وجود را نمی‌شود تجربه کرد، زیرا در این صورت کسی وجود نخواهد داشت که آن را تجربه کند. به این معنا انسان بی‌زمان یا جاودان است. او تا وقتی که زمان هست وجود دارد و بنابراین هیچ چیز وجود ندارد. عارف هنگامی که مرگ را لاشی‌ایت تلقی می‌کند ترس از آن را نیز از دست می‌دهد و در قبال فقدان هر نوع ترسی صلح و آرامش را به دست می‌آورد. ویتگنشتاین هنگامی که این احساس سخنی می‌گوید معتقد است که در هیچ شرایطی چیزی نمی‌تواند به فرد دارای این احساس آسیب برساند. «این تجربه، تجربه احساس امنیت مطلق است».

هنگامی که وجود را به منزله هدیه‌های شگفت‌انگیز و مقدس تجربه می‌کنیم، شر تلقی کردن رنج و مرگ رنگ می‌یازد. عارف هیچ شری را در جهان مشاهده نمی‌کند. او شوروی مانند جنگ‌ها و رفتارهای غیرانسانی و نژادپرستانه را که از جانب انسان‌ها رخ می‌دهند شر تلقی نمی‌کند، بلکه آنها را غفلت و حقیقت و یک نوع بی‌صبری و کسوری می‌داند. عارف شر را این‌گونه می‌بیند، زیرا در تجربه وجود تمام خودخواهی‌ها، تکبر‌ها، امیال و شهوات همه دشمنی‌ها از بین می‌روند. بنابراین این دلیل است آنهاپی که با چنین مصائبی مواجه می‌شوند، نمی‌توانند جهان را به درستی ببینند و عارف عمیقاً متوجه است که نباید در مواجهه با یک انسان بی‌صبرت خشمگین شد، زیرا او نمی‌تواند چیزی را ببیند. بنابراین ترحمی که به طرر خودانگیخته از تجربه عرفانی برمی‌خیزد، یعنی ترجم و محبت فطری به نژاد بشر، شالوده اصلی تمدن در بین تک تک افراد و در اجتماع انسان‌ها محسوب می‌شود. عارف بسا دیدن خود به عنوان دریافت‌کننده هدیه بزرگ حیات، مشاهده می‌کند که همه انسان‌ها نیز همچون او دریافت‌کننده این هدیه هستند. در تجربه عرفانی همه انسان‌ها به‌تنها در رنج‌ها و مرگ‌شان، بلکه در تولد شگفت‌انگیزشان در مقام انسان و موجود ذی‌شعور و در مقام کسانی که در حیات جاودان سپهمند، یکسان هستند. ترهن در این‌باره می‌نویسد: «تو هرگز به درستی از جهان لذت نخواهی برد مگر اینکه دریا در گرگ‌های جریان یابده، آسمان‌ها جامه تو گردند و ستارگان تاج‌سرت شوند» آنگاه خود را تنها وارث تمامی جهان خواهی یافت و حتی فرات از این، زیرا انسان‌هایی که در آن می‌زیند همانند تو خود را تنها وارثان آن می‌دانند.» تجربه عرفانی هرگز، تجربه‌ای را آمیز با بسری نیست، بلکه در حقیقت نوعی الگو و روش اعتدال و میانه‌روی است، زیرا فقط عارف کاملاً همسو با واقعیت و منطبق زندگی می‌کند.